

تعریف ردیف در کتب گذشتگان



ماشاءالله کامران

متجانس برطرف می‌نماید و حال آن که دلیل ندارد و بدو آن را با قید تأکید «براستی» مکرر به یک معنی بنامیم، سپس اختلاف را با آوردن کلمه‌ی متجانس حل نماییم. بلکه بهتر است چنان که در ذیل مشاهده می‌گردد در تعریف ردیف بگوییم ردیف الفاظی است متحدالشکل خواه به یک معنی خواه با معانی مختلف، خواه بدون هیچ معنایی.

حالات های ردیف با یک دیگر

ردیف عبارت است از حروف یا کلمه یا کلماتی متعدد با یک شکل از دیدگاه حروف و حرکات معین، خواه با یک معنی خواه با معانی مختلف، خواه بدون هیچ معنایی که بعد از قوافی به صورت مکرر می‌آیند و در صورتی که دارای معنی باشند، می‌توانند با هر موقعیت اعرابی خودنمایی کنند، شاهد در غزل ذیل، از دیوان حافظ مصحح دکتر خانلری:

۱- گفتم ای سلطان خوبان رحم کن بر این غریب
گفت در دنبال دل ره گم کند مسکین غریب
۲- گفتمش مگدر زمانی گفت معذورم بنار
خانه پروردی چه تاب آرد غم چندین غریب
۳- خفته بر سنجاب شاهی نازنینی را چه غم
گر ز خار و خار سازد بستر و بالین غریب
۴- ای که در زنجیر زلفت جان چندین آشناس
خوش فتاد آن خال مشکین بر رخ رنگین غریب
۵- می‌نماید عکسی می در رنگ روی مهوش
هم‌چو برگ ارغوان بر صفحه‌ی نسربین غریب
۶- بس غریب افتاده است آن مور خطت گردرخ
گرچه نبود در نگارستان خط مشکین غریب
۷- گفتم ای شام غریبان طره شیرنگ تو
در سحرگاهان حذر کن چون بنالد این غریب
۸- گفت حافظ آشنایان در مقام حیرتند
دور نبود گر نشینند خسته و غمگین غریب
در شرح قافیه متذکر شدیم که شاعر کلمات غریب را به‌عنوان ردیف برای شعر خود انتخاب کرده، اکنون موقعیت‌های اعرابی هر یک را در ابیات غزل بازگو می‌نماییم.

۱- کلمه‌ی «غریب» در مصراع اول مطلع به‌صورت مشارالیه برای قافیه آمده که مجموع آن دو در حالت مفعولی هستند و در مصراع دوم به‌صورت موصوف برای قافیه آمده که مجموع صفت و موصوف در حالت فاعلی قرار گرفته‌اند.

۱- صاحب کشف اصطلاحات الفنون در تعریف ردیف می‌گوید: ردیف نزد شعرائی عجم عبارت است از یک کلمه یا زیاد که بعد از قافیه در ابیات به یک معنی عیناً تکرار شود. شعری که مشتمل بر ردیف باشد آن را مُرَدَف [مُرَدَف] گویند.

۲- همو در بخش بعدی می‌گوید: شاعر می‌تواند لفظی را در شعری یا غزلی در مصراع اول ردیف سازد و در ابیات دیگر لفظی آورد که از آن قافیه و ردیف هر دو خیزد.

۳- شمس قیس رازی در المعجم می‌گوید: و اما قافیت بعضی از کلمه‌ی آخرین بیت باشد به شرط این که آن کلمه بعینها و معناها در آخر ابیات دیگر متکرر نشود. [پس اگر متکرر شود] آن را ردیف گویند و قافیت در ماقبل آن باشد، چنان که: رخ تو رونق قمر دارد / لب تو لذت شکر دارد

۴- کتاب بدیع، قافیه و عروض برای دبیرستان‌ها تالیف استادان رضازاده شفق و... درباره‌ی ردیف می‌گوید: در صورتی که کلمه‌ی عیناً در آخر اشعار تکرار شده باشد، آن را ردیف و کلمه‌ی پیش از آن را قافیه می‌گویند. مثلاً در بیت سعدی کلمه‌ی برود ردیف و الفاظ (دل و مشکل) قافیه است: گفتمش سیر ببینم مگر از دل برود / آن چنان جای گرفته است که مشکل برود

هم‌چنان که کلمه‌ی «نشینند» در ابیات ذیل از طبیب اصفهانی:

غمست در نهان خانه‌ی دل نشینند
بنازی که لیلی به محمل نشینند
مرنجان دلم را که این مرغ وحشی
ز بامی که برخاست مشکل نشینند
خلد گر به پا خاری آسان برآرم

۵- به اصطلاح عروض لفظ مکرری که در آخر ابیات و مصراع‌ها در آورند و پساونند نیز گویند. (ناظم الاطباء)

۶- ردیف به معنی لفظ مکرری که در آخر مصراع‌ها و ابیات آید. (اندراج، غیث اللغات)

۷- صاحب کشف اصطلاحات الفنون تحت عنوان ردیف متجانس می‌گوید: شاعر لفظی را در شعری یا غزلی ردیف سازد و در مصراع اول و در ابیات دیگر لفظی آورد که از آن لفظ قافیه و ردیف هر دو خیزد. مثال: آن یار دلربا که رخسار را هر آینه چون مه نموده راست نماید هر آینه مثال دیگر:

ای خنک جانی که در هر آینه
دید روی یار خود هر آینه
لفظ آینه ردیف است در مصراع اول از [کلمه‌ی] هر آینه و لفظ (هر) قافیه است و لفظ (آینه) ردیف و در مصراع دوم قافیه و ردیف از یک لفظ (هر آینه) آورده است. وجه تسمیه ظاهر است چرا که ردیف به راستی کلمه‌ی است که مکرر به یک معنی و این‌جا مختلف است. لکن سبب مجانست لفظی به ردیف متجانس موسوم گشت. به طوری که در تعریف شماره‌ی هفت گفته‌ی صاحب کشف اصطلاحات الفنون مشاهده می‌گردد، می‌گوید: ردیف به راستی کلمه‌ی است (مکرر به یک معنی) همان‌طور که در تعریف شماره‌ی یک بازگو نموده است. اکنون اختلاف موجود را تحت عنوان کلمه‌ی

□ ۱- صاحب کشف اصطلاحات

الفنون در تعریف ردیف می‌گوید: ردیف نزد شعرائی عجم عبارت است از یک کلمه یا زیاد که بعد از قافیه در ابیات به یک معنی عیناً تکرار شود. شعری که مشتمل بر ردیف باشد آن را مُرَدَف [مُرَدَف] گویند.

۲- همو در بخش بعدی می‌گوید: شاعر می‌تواند لفظی را در شعری یا غزلی در مصراع اول ردیف سازد و در ابیات دیگر لفظی آورد که از آن قافیه و ردیف هر دو خیزد.

۳- شمس قیس رازی در المعجم می‌گوید: و اما قافیت بعضی از کلمه‌ی آخرین بیت باشد به شرط این که آن کلمه بعینها و معناها در آخر ابیات دیگر متکرر نشود. [پس اگر متکرر شود] آن را ردیف گویند و قافیت در ماقبل آن باشد، چنان که: رخ تو رونق قمر دارد / لب تو لذت شکر دارد

۴- کتاب بدیع، قافیه و عروض برای دبیرستان‌ها تالیف استادان رضازاده شفق و... درباره‌ی ردیف می‌گوید: در صورتی که کلمه‌ی عیناً در آخر اشعار تکرار شده باشد، آن را ردیف و کلمه‌ی پیش از آن را قافیه می‌گویند. مثلاً در بیت سعدی کلمه‌ی برود ردیف و الفاظ (دل و مشکل) قافیه است: گفتمش سیر ببینم مگر از دل برود / آن چنان جای گرفته است که مشکل برود

هم‌چنان که کلمه‌ی «نشینند» در ابیات ذیل از طبیب اصفهانی:

غمست در نهان خانه‌ی دل نشینند
بنازی که لیلی به محمل نشینند
مرنجان دلم را که این مرغ وحشی
ز بامی که برخاست مشکل نشینند
خلد گر به پا خاری آسان برآرم

در شب مرک جانسوز

مصدق بزرگ ۱۴ اسفند ۱۳۴۵

سید کاظم حسینی، مؤلفه، دانشیار ادبیات

دکتر مصطفی سپهرام

مصدق چون خورشید فروزنده بی از معرفت، اخلاص، سفاقت، صداقت، میهن پرستی، مردم خواهی، حق جویی، ایران مداری و مبارزه‌ی بی‌امان با بیگانگان در تاریخ پر نشیب و فراز ایران زمین درخشندگی دل نشین و دل فروری دارد.

روح قدسی و پُر تشنه‌ی مصدق بزرگ به همه‌ی روان‌های پاک و پُر از صداقت آرامش می‌دهد و فرزندان برومند و جوانان وطن را به آزادی و گسستن زنجیر استعمار و استحمار قرا می‌خواند.

مصدق، چون گوهر شی جراحی در الملت جدل‌های سیاسی و جنگ‌های خامان برانداز در هر از لحظه تاریخ بشریت می‌درخشد و همه‌ی ملت‌ها را به آزادی و استقلال و حکومت مردم بر مردم دعوت می‌کند.

سیمای فرخنده و دل‌آزای مصدق این میهن خواه جاودان ملک و وطن چون سیمای خورشید دل‌فروز جوانان را برمی‌انگیزد تا با دل‌های پاک برای آسایش و آرامش مردم این سرزمین بگانه شوند و فروغ تابنده‌تر آزادی و آزادگی را در این سرزمین مقدس به پروا فکنی و آدارند.

سدای نواز شکر و دل‌مهربان و روان پاک مصدق در همه جای ایران زمین، ایرانیان را ندا سر می‌دهد تا به سوی حرمت انسانی خویش پیش روند، و حریت و آزادی و کرامت انسانی را هدف مقدس خویش قرار بدهند.

شب ۱۴ اسفند سال ۱۳۴۵ بود و نبی جان‌سور پیکر مقدس او را در برگرفته و گونه‌های مهربان او را برافروخته کرده بود. آهنگ نبض در وجود پاک او شدت می‌یافت و حرکت‌های نبضی او رو به افزایش می‌گذاشت. دل مهربان او در سینه می‌نپید، با عطشی که به او دست داده بود، قفلرانی از آب گوارا به او نوشاندند، آن‌گاه چشمان مهربان خود را برهم نهاد، تنفسی ژرف داشت و در درون دل خویش پرتو دل‌فروز آفریدگار هستی بخش و آن سرچشمه‌ی فروزنده‌ی عشق لایزال، آن پایگاه درخشنده‌ی امیدها و آن فرمانده تمام عرصه‌ی عالم خلقت و آن گشاینده‌ی اسرار کائنات را می‌نگریست، فشار خون او اندک اندک ناسته می‌شد و حرکت‌های نبضی او فرونی می‌گرفت.

ملیق دستور پزشکان با توجه به خون‌ریزی معده و زخم داخل دهان برای ایشان سرم غدایی و داروهای دیگر تجویز شد، مردان کار و عمل، انسان‌های ایرانی خردمند و دانادل، باران

۲- کلمه‌ی «غریب» در بیت دوم به صورت مشارالیه برای قافیه آمده که مجموع آن دو در حالت مضاف‌الیهی قرار گرفته‌اند.

۳- کلمه‌ی «غریب» در بیت سوم در حالت فاعلی قرار گرفته.

۴- کلمه‌ی «غریب» در بیت چهارم به صورت نیمی از پیکره‌ی مصدر مرکب «غریب افتادن» قرار گرفته است.

۵- کلمه‌ی «غریب» در بیت پنجم در حالت مسندی قرار گرفته است.

۶- کلمه‌ی «غریب» در بیت ششم در حالت مسندی قرار گرفته است.

۷- کلمه‌ی «غریب» در بیت هفتم به صورت مشارالیه برای قافیه آمده است که مجموع آن دو در حالت فاعلی قرار گرفته‌اند.

۸- کلمه‌ی «غریب» در حالت مسندالیهی قرار گرفته است.

به طوری که در بالا مشاهده می‌گردد، پایه‌های تغییرات موقعیت‌های اعرابی کلمه‌ی غریب معانی آن‌ها نیز تغییر می‌کند، مثال دیگر اولین غزل از دیوان خواجه:

الا یا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها

به بوی نافه‌یی کاخر صبا زان طره بگشاید

ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دل‌ها

... حضوری گر همی خواهی ازو غایب مشو حافظ

متنی ما تعلق من تهوی دع الدنيا و اهلها

خواجه در غزل مزبور کلمات ناول، مشکل، دل، اهل و... را برای قافیه‌ی شعر خود به کار برده و کلمه‌ی «ها» را برای ردیف و مشاهده می‌گردد که لفظ «ها» در مصراع اول مطلع و بیت مقطع هر دو به صورت ضمیر متصل در زبان عربی است برای مفرد مونث غائب و حال آن‌که بقیه‌ی آن‌ها یعنی ردیف‌هایی که بین مصراع اول مطلع و بیت مقطع قرار گرفته‌اند علامت جمع در زبان فارسی است.

شاهد مثال دیگر غزل پنجم از دیوان حافظ:

دل می‌رود ز دستم صاحب‌دلان خدا را

دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا

کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز

باشد که باز بینیم دیدار آشنا را

ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون

نیکی به جای یاران فرصت شمار یارا

در حلقه‌ی گل و مل خوش خواند دوش بلبل

هات الصبوح هیوا یا ایها السکارا

به طوری که مشاهده می‌گردد خواجه کلمات خدا را، آشکارا، آشنا را، یارا و السکارا را به عنوان قافیه و ردیف شعر خود برگزیده است که در کلمات خدا را و آشنا را کلمات خدا و آشنا قافیه هستند و الفاظ «را» ردیف و در کلمات بسیط آشکارا و السکارا و کلمه‌ی مرکب یارا بخش اول هر یک یعنی الفاظ (اشکا و السکا و یا) که هیچ معنایی برای آن‌ها متصور نیست به عنوان قافیه آمده‌اند و الفاظ (را، ری، ری) که برای آن‌ها هم معنایی متصور نیست برای ردیف بویژه لفظ «را» در کلمه‌ی مرکب یارا که راه بخشی از کلمه‌ی یار است و الف آن الف نداشت. ■

پی‌نوشت‌ها

۱- تعریف جامی درباره‌ی معانی و حالت‌های قافیه و ردیف در هیچ‌یک از کتب مربوط و فرهنگ‌ها نیامده است. ۲- شاعر یکایک قوانین مختلف ادبی را تمثلاً در دیوان خود به کار برده است، بدون این‌که شرحی برای آن بدهد.